

بخش سوم:

خاطره و خاطره نویسی در ایران

پروپوزیتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- خاطره چیست؟

بدون تردید، یکی از منابع مهم تاریخ، خاطرات است که، قسمت عمده حوادث تاریخی را سندیت می بخشد و حتی سبب تشکیل تئوریهای اساسی در جامعه شناسی و روانشناسی می گردد.^۱

خاطرات، به معنای خاص، ثبت و ضبط حوادث زندگی شخصی و خصوصی توسط فاعل آن حوادث، که از سویی، این حادثه و یا حوادث، میتواند چنان با احساس عمیق شخص همراه باشد که تأثیر و یادگرگونی قابل ملاحظه ای را به همراه داشته باشد، از سوی دیگر، دربردارنده تجربات و نتیجه گیریهای سودمند، ناشی از آن، در زندگی، باشد. بنابراین، خاطرات، تاریخ زندگی و این تاریخ، خاطرات زمان است، که بدون آن خاطرات معنایی ندارند و از اجزاء اساسی خاطرات محسوب میشود.

خاطرات تاج السلطنه، دختر ناصرالدینشاه، در جهت رسایی تعریف فوق الذکر، نمونه ای مناسب بنظر میرسد:

«مرا به مکتب خانه بردند، خلعتها دادند، جشن گرفته، لیکن من خیلی محزون و ملول بودم که، آزادی بازی از من سلب و از اسباب بازی قشنگ، عروسکهای ملوس خود جدا شده ام. اغلب روزها را با معلم و لله ی خود قهر بودم و به هیچ علاجی درس نمی خواندم. مجبوراً، دخترهای همبازی را تأدیب کرده و کتک می زدند، لیکن اثری در وجود من نداشت. خیلی لجوج و خودسر بودم و اطاعت هیچکس را نمی کردم و هر چه را خودم میل داشته، می کردم و هیچ به تشر و

تأدیب بزرگترها اعتنا نداشتم. خود را عقل کل و مالک الرقاب میدانستم، زیرا که، از وقتی عقلم رسید و می فهمیدم، تمام را جز تعظیم، تکریم و تواضع چیزی ندیده و هر چه خواسته بودم، برایم موجود بود. به این جهت، طاقت ناملایم را نداشته و خیلی زود از هر چیزی متأثر میشدم. این معلم، ناچار از معلمی صرف نظر کرد و نقال شد. تمام روز را نقل می گفت و حکایت می کرد و خیلی کمتر به من درس و تعلیم میداد. با وجود این، از هیچگونه اذیتی، من، درباره او صرف نظر نکرده، همیشه آرزو می کردم که یا ناخوش بشود و یا بمیرد و من چند روزی آزاده بوده، بازی شیطنت بنمایم. از قضا، این معلم، هم جوان بود و خوش بنیه بود، هیچ وقت ناخوش نمی شد.^۲

از آنجائیکه، منابع تاریخی، متنوع و در عین حال محدود هستند، مرزبندی بین مفهوم خاطره با سایر مفاهیم تاریخی که بنوعی سند و منبع محسوب میشوند، ما را در جستجوی خاطره یابی نه تنها به خوبی رهنمود می گردانند، بلکه سیر جریان تحقیق مورد نیاز ما را که تنها با استناد از خاطرات است، در بستر خاص خود، حفظ می کند. گاه، شخص مشاهدات خود را تحت عنوان خاطره، متذکر میشود، در حالیکه شاهدی بیش نیست. شاهد در کنار حادثه، بعنوان ناظر و شاهد، از آنچه می بیند، نتایج را برای خود استنباط می کند.

مؤلف خلاصه التواریخ، تافی احمد، مشاهدات عینی خود را بعنوان شاهد، چنین مینویسد:

«خود بعین الیقین مشاهده کردم که، قلقچی هفت نوبت از پیش خیمه مؤلف به شهر رفته و اموال غارتی آورد.^۳

در بعضی کتب تاریخی، مرزی بین شاهد و خاطره قائل نشده، بلکه مؤلف و یا نگارنده، عنوان شاهد را جهت سندیت و معتبر دانستن خاطره ذکر می کند. همانطوریکه، امروزه بدین دلیل، مورخین، خاطرات را ارجح می نهند. یکصد و پنجاه سال

سلطنت در ایران، امیر گیلان‌شاه اعتماد همایون از این دسته از کتب است. چنانکه مینویسد:

«یادداشت‌های زیر وقایعی است که اجداد نگارنده، یکی پس از دیگری، در دوره سلاطین قاجار شاهد و ناظر وقوع آن بوده اند و کتابت نموده اند و از پدر به پسر رسیده، تا اینکه سعادت نگارش آخرین قسمت این یادداشتها، نصیب نگارنده گردید...^۲

حسن بیگ روملو، مؤلف احسن التواریخ، که در زمان شاه طهماسب، به امور سپاهی اشتغال داشته است و اثر خود را که ۱۲ جلد بود و در سال ۹۳۰ به پایان برده که دو جلد آخر آن باقی مانده، تاریخ آق قویونلو و قراقویونلو و صفویه را بر اساس منابع تاریخی معتبر و شواهد عینی تنظیم کرده است.^۵

آمیختگی خاطرات و مشاهدات، نیز نکته ایست که در بررسی کتب تاریخی که بیشتر بر اساس مشاهدات نوشته شده اند، باید در نظر داشت، مانند: قول قاضی احمد در خلاصه التواریخ.

«فقیر مؤلف در آن معرکه حاضر بود، علیقلی خان به حقیر می گفت که دعا کن و او را بسیار مضطر دیدم. و یا، ابوالفضل بیهقی، مورخ معتبر قرن ۵ هـ. ق، در باب داستان میخواری سلطان مسعود با ندیمان در باغ فیروزی غزنین، در کتاب تاریخ بیهقی چنین آورده است:

«... و امیر پس از این می خورد به نشاط و بیست و هفت میانگین نیم منی تمام شد. برخاست، و آب و طشت خواست و مصلائی نماز و دهان بشست و نماز پیشین بکرد و نماز دیگر کرد و چنان می نمود که گفتمی شراب نخورده است و اینهمه به چشم و دیدار من بود که بوالفضلم و امیر بر پیل نشست و به کوشک رفت...^۶

نگارش تعدادی از کتب تاریخی که اعتباری ناشی از شاهد و ناظر بودن مؤلف

دارند، به شیوه وقایع نگاری و یا گزارش، تهیه و تنظیم شده است. تاریخ خلدبرین از یوسف واله اصفهانی که به روزگار شاه سلیمان در ۸ روزه تنظیم گردیده و ناسخ التواریخ از میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر و دره نادری از محمد مهدی بن نصیر استرآبادی و بالاخره، تاریخ عالم آرای عباسی از اسکندر منشی، نمونه هایی چند از این نوع کتب هستند. با توجه به این نمونه ها، ملاحظه میشود که، در آن دسته از رویدادها که به شکل گزارش طرح شده اند، نویسندگان، پاره ای از وقایع را شنیده و پاره ای را شاهد بوده است که زمانی به مراتب محدودتر از خاطرات در بر دارند، بگونه ای که امکان خارج شدن از چارچوب زمانی آن، نیست و بعبارتی شرح اجمالی واقعه در یک چارچوب زمانی مشخص.

مغیث السلطنه، گزارش خود را طی نامه ای برای اربابش، اینچنین مینویسد:

«عین الدوله در اوشان مشغول شکار است. شاه هم کمال مرحمت را نسبت به او

دارد. ولی مردم خیالاتی پیش خودشان بهم بافته اند که پیش از دایر شدن

مجلس عدالت، او را به مجلس بکشند و دخلهای او را از دولت مدلل بدارند.

عجالتاً که مردم خیلی حرف می زنند. خداوند، یک قدرتی به دولت بدهد که

رفع این آشوب و فتنه را از سر مردم ایران بکند...^۷

در تهیه و تنظیم گزارش، نویسنده، قبلاً با شرایطی از پیش تعیین شده و موافق، تعیین میشود و معمولاً در آن رشته خاص از گزارش، کارشناس محسوب میگردد، در حالیکه خاطرات توسط هر شخصی، بدون توجه به طبقه و موقعیت اجتماعی و پایگاه فکری، میتواند بنگارش درآید، که متناسب با ذوق فکری و اهمیتی که برای حوادث و مسائل زندگی‌اش قائل است، خاطر‌اتش را نظم میدهد. حال ممکن است، این خاطرات دربردارنده تمام دوران زندگی باشد و یا ممکن است، تنها مقطعی خاص از زندگی را در بر گیرد، مانند: خاطرات صدراالاشراف که بنا بر نوشته مؤلف «جز بعضی وقایع مهم را یادداشت نکرده و ضبط نکرده و یا خاطراتی از مأموریت‌های من در

آذربایجان از سر لشکر احمد زنگنه که «شامل قسمتی از خاطرات شخصی از حوادث و وقایع روزانه ایست که در آذربایجان، خصوصاً رضائیه (ارومیه) از ۲۵ - ۱۳۲۰ رخداده و خود در آن صحنه ها قرار داشته .^۸

با توجه به نمونه های فوق الذکر، امکان تطبیق ویژگی، محدودیت زمانی گزارش با خاطرات مقطعی، امکان پذیر می گردد و آنچه که ایندو را از یکدیگر متمایز می سازد، شیوه نگارش آنهاست. با توجه به شیوه هایی اندک متفاوت بین گزارشها و خاطرات، در دسته ای از گزارشات، معمولاً، کلماتی آمیخته با شک و تردید و ترس و یا عدم توانایی در نتیجه گیری بیشتر به چشم میخورد و یا استنباط می شود و در مقابل، در دسته ای از خاطرات، معمولاً از کلماتی توجیهی و محکم، استفاده میشود:

مغیث السلطنه در نامه ۷۵ خود، تاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۴ چنین مینویسد:

«حضرت اشرف آقا روحی فداه، عجالتاً از حکومت فارس صرف نظر فرموده، استعفا نمودند، باطن امر چه شد! نمیدانم. شنیدم بر سر املاک شعاع السلطنه و باقی مالیات و تفاوت عمل هذه السنه شده است. با علاءالدوله کارشان در دربار به جای نازک کشیده است. بعضی را گمان اینست که میل باطنی شاه اینست، آقا در تهران باشند، عجالتاً طرف شور باشند تا موقع، مقتضی شود، آقا را به مسند صدارت بنشانند. بعضی می گویند کرمانشاهان و کردستان را به آقا خواهند داد بعضی را اعتقاد اینست که هیچیک اینها نیست. عاقبت کار آقا به رفتن سر املاک خودشان خواهد کشید نقداً، هر کس چیزی میگوید، تا از پرده غیب چه برون آید؟ ...»

در مقابل ناظم الاسلام در خاطر اتش چنین مینویسد:

سه شنبه ۹/ جمادی الاخر ۱۳۲۴ - در این روز اخبار موحشه از بلدان و شهرها رسید. بنده نگارنده یک شب نزد نایب السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می نمود. فرمود در عزل عین الدوله، اگر من سعی نکرده بودم، اعلیحضرت او را

عزل نمی فرمود، از اصرار من عین الدوله استعفا نمود...^۹

آمیختگی خاطرات - مشاهدات و گزارشات، ویژگی است که در بسیاری از کتب تاریخی به چشم میخورد: تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم الاسلام کرمانی و یا «خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی»^{۱۰} و یا تاریخ بیهقی از این دسته از کتب هستند. و اما باید به خاطراتی نیز توجه نمود که به شیوه نامه نگاری، به تحریر درآمده اند، خاطراتی توأم با احساس و بیان عمیق حوادث.

اسناد و خاطرات حسینقلی خان نظام السلطنه از این دسته از خاطرات است: نامه

چهارشنبه ۱۵ محرم ۱۳۰۷ قمری

«فرزند جان از بس که بتو کاغذ نوشته ام، دیگر خودم هم نمیدانم چه بنویسم ... مجملاً چون پارسال زیاد از چهل روز در اینجا توقف نکرده بودم. نمیدانستم این خراب شده از شدت گرما از اول سرطان دیگر بادلجان و سبزی آلات در این ولایت بهم نمی رسد ... مصیبتی که بعد از سه ماه تمام ریاضت سر پل بر من وارد آمد این است: عصر غره محرم از دو طرف، آب رودخانه را با سد بند کرده بودم که بقدر سه ذرع الی هفت ذرع فاصله مانده بود تا دو طرف بهم متصل شود چون دیگر مصالح و اسباب کار نداشتم، دست برداشتم. دو ساعت از شب رفته، آب از خدا بی خبر زور آورد و به کلی نصف تمام سد را شکست و برد. آن شب دوم محرم برای من و تمام اجزاء و حاجی استاد علی، مثل شب عاشورای اصحاب حضرت سیدالشهداء گذشت. احدی از ما شام نخوردیم و تا صبح از غصه بیدار بودم ... البته از ناخوشی محمره خبر دارید که معز السلطنه و تمام اهل محمره فرار کردند. اصل مقصودشان این بود که عبدالحسین خان و مأمورین مالی و احمدخان سرتیپ هم فرار کنند و کار بنایی اینجا پیشرفت نکند. الحمدلله آرزو به دلش گذاشتم، حکمی نوشتم و مأمور مخصوصی فرستادم که اگر میرزا کاظم خان کارگزار یا عبدالحسین خان از جای خود حرکت کنند دو هزار چوب

می زخم، ریش و سبیل آنها را می تراشم، سرخاب و سفیدآب به رویشان می مالم. سرباز هم اگر فرار کند، گوش و دماغش را می برم. احدی جرأت فرار نکرده، شش اطاق تحتانی و فوقانی و اسکله ساخته شد. انشاءالله تا آخر محرم دو دسته دیگر سرباز برای عملگی با مصالح و بنا می فرستم تا خدا چه بخواهد.^{۱۱}

خاطرات بخشی خاص در سفرنامه ها، به خود اختصاص داده اند و بدین دلیل سفرنامه ها از جهتی، خاطرات نیز محسوب میشوند. این نوع خاطرات از دقت نظر و ظرافت و موشکافی نقادانه ای برخوردارند. آنچه که سفرنامه را از خاطره متمایز می سازد، بُعد مکانی آنست. معمولاً بُعد مکانی سفرنامه ها از گستردگی بیشتری برخوردار است و مؤلف، با اندیشه ای باز و انعطاف پذیر با پدیده ها و حوادث روبرو میشود. این انعطاف پذیری، نه تنها نوشته وی را دقیق و ظریف ساخته، بلکه آمیخته با غرابت و شک و تردید و تمام حالات ممکنه ای که انسان در یک محیط تازه و مسائل به تبع تازه، از خود نشان میدهد، می گردد. این شیوه خاص، موجب بسط سفرنامه، به ابعاد مختلف اجتماعی-سیاسی-اقتصادی شده که در بردارنده گزارش-مشاهده و خاطره در رشته تاریخ و جغرافی و جامعه شناسی و روانشناسی می باشد. پیدایش این ابعاد در سفرنامه ها، ناشی از عدم محافظه کاری و احتیاط مؤلف در برخورد با رخدادهاست که در این محیط جدید، به اندیشه خود اجازه هر گونه تاخت و تازی در مسائل و در نتیجه، طرح تئوریهای نقادانه، میدهد. شاید، یکی از دلایل آن، عدم انقیاد شخص نسبت به قوانین جامعه مورد نظر است و در نتیجه، حس آزادی ناشی از آن. ضمناً، باید متذکر شد، که تحلیل انسان متعلق به جامعه مورد نظر به مراتب بسیار متفاوت از انسان تازه وارد و یا بعبارتی، انسان آزاد از قیود آن جامعه است. چه، انسانی که در آن جامعه نشو و نما کرده و با مسائل و حوادث آن، آمیخته شده، نه تنها رویدادهای مورد نظر و خاص آن، طبیعی و مجاز جلوه می کند، بلکه از بسیاری جزئیات و چه بسا، مسائل پنهانی آن، غافل می گردد. بنابراین، توجه به این مسائل،

تفاوت خاطرات و سفرنامه ها را از یکدیگر مشخص میسازد و آنچه که، ایندو را به یکدیگر مشتبه میسازد، اهمیت و سندیت ناشی از موقعیت سیاسی اجتماعی نویسنده و مسائل مطرح شده، می باشد.

سفرنامه ناصر خسرو - سفرنامه میرزا صالح شیرازی - مرآةالبلدان اعتماد السلطنه و سفرنامه و خاطرات حاج سیاح و بالاخره سفرنامه امام فخر رازی به ماوراءالنهر بنام مناظره للرازی، نمونه چند از این کتب در ادوار مختلف تاریخی است.

معین السلطنه که سفرنامه ای آمیخته با گزارش و مشاهده و خاطره به آمریکا دارد،

چنین می نویسد:

۱... کالسکه ای ۶ اسبه از طرف اعلیحضرت آوردند. روی هر اسبی یک کالسکه چی نشسته بود. بیست شاطر ملبس به لباس مخمل با کلاههای مجلل پرداز و همچنین بیست سوار در جلو کالسکه حرکت می کردند. با میهماندار و معاون تشریفات عازم دربار شدیم. به مجرد ورود به کاخ غرش رعدآسای تویی که به احترام امریکا شلیک کردند، سراسر شهر شنیده شد. از پلکان باشکوهی بالا رفتیم. دیوارها با تابلوهای بینه داشت ... اعلیحضرت در قسمت بالای تالار ایستاده بود، پس از مختصر کرنش پیش رفتیم. اشاره فرمود جلوتر بیایم. جلوتر رفتیم و خطابه خود را ایراد داشتیم. شاه بدقت گوش میداد و با اینکه فرانسه را می فهمید، مترجم ترجمه نمود. در پاسخ خطابه من اعلیحضرت از گشایش سفارت ابراز خشنودی نمود و اظهار داشت توسعه مناسبات سیاسی بین دولت به نفع هر دو کشور است. سپس پرسید: آیا سفارت آمریکا در تهران بطور موقت یا دائم خواهد بود. عرض کردم. دلائلی هست که تصور می رود به طور دائم سفارت باقی بماند. با مؤکدترین طرزی از من خواست به دولت متبوعه خود گزارش دهم که دولت ایران علاقمند است همیشه سفارت امریکا در پایتخت ایران باقی باشد ... رفتار شاه بسیار طبیعی و موقر بود. شاید اندکی حال عصبی

داشت، زیرا عینک طلای خود را گاهگاه روی تاج خود می برد ... ده تکمه یا تخمه الماس به اندازه تخم کبوتر روی لباس شاه دیده می شد. پس از شرفیابی به حضور شاه نخست به وزارت خارجه، سپس بدیدن نایب السلطنه وزیر جنگ که یکی از پسران شاه است، رفتم.^{۱۲}

دسته دیگر از خاطرات را میتوان، در لابلای کتب تراجم احوال جستجو نمود. این کتب که معمولاً به سبب علاقه و الطاف مؤلف، نسبت به هادی و یا مراد خود، بنگارش درآمده اند، نه تنها، بیان کننده ادای حق همنشینی مؤلف با آن بزرگ است، بلکه علاوه بر بیان آنچه که بر خود و مراد، گذشته است، در جهت تکمیل کتاب خود، آنچه را که شنیده، به شکل حکایت، نقل می کند. مؤلفان این کتب از خلوص نیت و اخلاص صادقانه ای برخوردارند که، بر خود فرض میدانند با بیان سجایا و شخصیت هادی خود، جامعه نیز در جهت اندیشه مورد نظر هدایت یابد، عبارتی، اصلاح امور با پند و نصیحت و سرمشق قرار دادن اولیاء خدا. چنانکه عطار در باب سبب تألیف خود، تذکرة الاولیاء، مینویسد:

«دیگر باعث، آن بود که چون میدیدم که روزگاری پدید آمده است که «الخیر شر» و اشرار الناس اخیار الناس را فراموش کرده اند. تذکره بی ساختم اولیاء را، و این کتاب را تذکرة الاولیاء نام نهادم تا اهل خسران روزگار، اهل دولت را فراموش نکنند و گوشه نشینان و خلوت گرفتهگان را طلب کنند و با ایشان رغبت نمایند، تا در نسیم دولت ایشان به سعادت ابدی پیوسته گردند.^{۱۳}

و یا شمس الدین احمد الافلاکی العارفی، مناقب العارفین را جهت شیخش محمد بن الحسین ابن احمد الخطیبی اکبری (بهاء ولد) نگاشته و در ابتدای نگارش خود، چنین آورده:

«و چون عنایت بی نهایت حضرت شیخم ادام الله جلاله و افاض علی العالمین نواله، شامل حال و مال این بیچاره بود و البته میخواست که این مناقب بدین

مراتب نبشته شود، بر موجب وصیت و تحریر آن حضرت، «أمره حکم و طاعته حتم» گفته، به صد گونه ترس و ادب، ترک ادب کرده که «ترکُ الادب عند اولی الادب ادب امتثال واجب دیده، این مقدار حکایات در شرح کرامات حضرتشان که صفت صورت و ظاهر طاهر ایشانست، بقلم آمد و آنهم بقدر افهام مبتدئان راه و سالکان سبیل شده است، «والاهیهات این الثریامن الثری و این المصباح من المصباح و ما للتراب و رب الارباب .^{۱۴}

گرچه در منابع تاریخی، این کتب، در دسته تراجم احوال قرار میگیرند، اما آن بخش از این کتب مد نظر ماست، که بیان کننده خاطره ای از مؤلف با مراد خود، میباشد. چنانکه عطار از امام مجدالدین محمد خوارزمی یاد می کند:

«و من یک روز، پیش امام مجدالدین محمد خوارزمی -رحمه الله علیه - در آمدم. او را دیدم که می گریست. گفتم که: «خیرست! گفت: «زهی اسفہسالاران که در این امت بوده اند، که به مثبت انبیاء اند - علیهم الصلوٰة والسلام - که: علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل: پس گفت: از آن می گریم که دوش گفته بودم که: خداوندا! کار تو به علت نیست. مرا از این قوم گردان یا از نظارگیان این قوم. که قسمی دیگر را طاقت ندارم، می گریم، بود که مستجاب شده باشد.^{۱۵}

نگارش این کتب با جملاتی مصنوع، همراه با القاب و عناوین پر طمطراق میباشد که مؤلف، با آوردن این جملات، سعی در ادای احترام هر چه تمامتر به مراد خود میباشد، بعبارتی، سعی در توفی بیان می کند. همانگونه که مؤلف اسرارالتوحید فی المقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، در پی آنست:

«چنین گوید: مؤلف این کتاب، بنده گناهکار، محمد بن المنور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن الشیخ الکبیر، سلطان الطریقه و برهان الحقیقه، ابی سعید فضل بن ابی الخیر المیهنی، قدس الله روحه العزیز و نور مضاجعهم که از بدایت کودکی و عنفوان جوانی، همت این بیچاره مقصور بوده است، بر طلب فواید انفاس میمون

و آثار و مقامات همایونِ جد خویش، سلطان الطریقه و برهان الحقیقه، ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر المیهنی، قدس الله روحه العزیز و از مشایخ و اولاد و اکابر احفاد او نور الله مضاجعهم استخبار آن می کرده و در تصحیح اسانید آن به اقصی الامکان می کوشیده...^{۱۶}

در عالم تصوف، مرادهایی نیز به نگارش احوال معنوی خود، پرداخته اند. بهاء ولد پدر مولانا، از این دسته از نویسندگان احوال درونی است. ولی احوال خود را به شیوه نثر (به صورت معارف بهاء ولد) بیان داشته، در حالیکه، بعد از وی، پسرش، این احوال را در قالب شعر، ارائه داد.

بهاء ولد در معارف خود، چنین میگوید:

«تبارک الذی بیده الملکُ می خواندم و سرم و استخوانهام درد می کرد. گفتم: ای بزرگواریکه استخوانهای من از تجلی تو و از تجلی صنع تو، چون طور مولی، پاره پاره میشود و این استخوانهای من و اجزای تن من نشان و ان منها لما یهبط من خشية الله دارد و از این معنی خیر میدهد که به «ان ربک اوحی اکنون، بهر چه نظر می کنم و چشمم و نظرم بر خاک و صورت جهان و بر اجزایم و بر جمادی جهان می افتد، هر جزوی را از اینها چون دانه شفتالویی می بینم و آن دانه باغهاست الله را و آن باغها غذاهاست بر تربیت های صاحب روح و عقل را و ادراک و عشق و مزه را مصاحبتهای را و سماعها را از آن باغ غذاهاست و صد هزار آسایش است...^{۱۷}

و مولانا، احوال خود را در قالب شعر چنین بیان می کند:

بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدایی هاشکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 هر کس کو دور ماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش
 من بهر جمعیت نالان شدم
 جفت بدحالان و خوش حالان شدم
 هر کسی از ظن خود شد یار من
 از درون من نجست اسرار من
 سر من از ناله من دور نیست
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست^{۱۸}

اما، ذکر این نمونه ها در تصوف، به معنای منحصر نمودن، این نوع کتب، در یک رشته خاص نیست بلکه، کتب تاریخی نیز در دست است که، به انگیزه علاقه و اعتقاد قلبی نویسنده به سلطان و یا رهبر خود، نوشته شده است. تاریخ عالم آرای عباسی - دره نادری - خوابنامه اعتماد السلطنه و بالاخره ناسخ التواریخ، نمونه هایی چند، از این کتب است. گرچه کتب مذکور، فرمایشی هستند، اما، با اندکی غور در متن آنها، اعتقاد و ارادت نویسنده نسبت به سرور خود، آشکار میشود. این نکته، بیشتر در کتب تاریخی اثبات میشود که مؤلف بعد از اتمام کتابش، آنرا به بزرگ خود تقدیم میدارد. امیر سلطان ابراهیم امینی هروی، تالیف خود، فتوحات شاهی را که در شرح گزارش گونه جنگهای شاه اسماعیل است، در ۹۳۷، هنگامیکه در هرات به اردوی شاهی پیوست، بنام او کرده و تقدیم بوی نمود.^{۱۹}

۲- بررسی اجمالی تاریخ خاطره نویسی در ایران

با بررسی کتب مذهبی و الواح و کتیبه ها و نقاشیهای معابد و آثار معماری قبل از

اسلام، به نوشته ها و یادداشتهایی به شیوه خاطره، دست می یابیم. گرچه این اقوام، این آثار معنوی را جهت ثبت افتخارات خود، که در حقیقت، تنها آنها را تاریخ می نامیدند و با وجود آنها می زیستند، اقدام کرده اند. اما ثبت وقایع آنها به شیوه ای که اکنون مورخین آنرا خاطره اش می نامند، انجام نگرفته است. این عدم رواج خاطره نویسی و عبارتی، ثبت وقایع روزانه توسط اقوام ایرانی را میتوان با ارزیابی نظام سیاسی مذهبی و ارزشهای ناشی از آن، بررسی نمود. با توجه به سیستمهای شهپدري و توتالیتاریسم قومی که تمام افراد جامعه در یک سیستم منسجم و مطلقه، تنها بعنوان یک مجموعه مطرحند و فرد خارج از این مجموعه تهی محسوب میشود و عبارتی همگی رعیتهای شاه میباشند، خاطره نویسی که نوعی نمودار فردگرایی و احساس شخصیت مستقل شخص در برابر جامعه میباشد، معنایی نمی یابد و در جهت تأیید این تفکر خداینامه ها و شاهنامه ها شکل گرفته اند. مجموعه انسانی، به رهبری یک ابرقدرت گرد هم جمع آمده اند و در سایه اقتدار وی، افتخارات قومی که تنها شکل نظامی دارد، کسب میشود. از سوی دیگر، این عدم رواج را میتوان ناشی از اهمیت زیاد نگارش کتب مذهبی زردشتی دانست، بگونه ای که ابعاد دیگر تاریخنویسی را تحت الشعاع خود قرار داده است. نکته قابل توجه در اینجا است که این طرز تفکر منتج از سیستم شهپدري به شکلی جدید و نوین، در قالب جدید، در تاریخ بعد از اسلام ایران، توسط سلسله های امویان و عباسیان، ادامه یافت.

در فصل نوین تاریخ ایران که اسلام عنوان آنرا به خود اختصاص میدهد، با شیوه جدید تاریخنویسی روبرو می شویم. این بار نیز، کار نگارش بعهدۀ گروهی خاص از اعراب بوده که میتوان با در نظر گرفتن میزان بیسوادی در میان اعراب و عدم رواج فرهنگی آن، توجیه نمود و بدین دلیل، در بررسی کتب اسلامی، نقل قولها زیاد دیده میشود. همانطوریکه دینوری در اخبار الطوال مینویسد:

«مخنف بن سلیم میگوید: در آن روز شنیدم، مردی بانگ برداشته بود که این جام

سرخ را چه کسی از من می گیرد و جام سپید میدهد، حال آنکه آن جام زرین بود. ۲۰

طبری از محمد بن نصیر بن یمان نقل می کند:

«هیچ کس از عربان در مقابل پارسیان جسورتر از مردم ربیعہ نبود که مسلمانان آنها را ربیعہ سید یا ربیعہ سوار نامشان داده بودند، عربان جاهلیت نیز پارسیان را شیر می نامیدند، رؤمیان را نیز شیر می نامیدند. ۲۱

شیوۀ دیگر خاطره نویسی در این دوره را اشعار سروده شده از سوی جنگجویان و بازیگران عرب در می یابیم. همانگونه که اوضاع جنگ قادسیه از زبان جنگجویان عرب توسط دینوری ثبت گردیده:

«بشر بن ابی ربیعہ این اشعار را درباره جنگ قادسیه سروده است:

«نیمه شب در حالیکه ستارگان در افق فرو میشدند، یا در خیال امیمه بسراغ من آمد. در آن هنگام در صحرای عذیب بودیم و میان من و معشوق فاصله بود و جایگاه ما دور افتاده بود خیال امیمه به دیدار غریب دور افتاده بی آمد که تمام ثروت او فقط اسبی گزیده است و شمشیری دو لبه و تیز و ناقه من به دروازه قادسیه رسید، در حالیکه سعد بن ابی وقاص فرمانده من بود. خدایت هدایت فرماید، بیاد آر هنگامی را که شمشیرهای قادسیه فرو می آمد و حمله ها برای ما امیدوارکننده بود.

بیاد آر شامگاهی را که دشمن دوست میداشت اگر بتواند از پرنندگان بال عاریه گیرد، بگیرزد. هرگاه لشکری از ایشان بسوی ما حمله می آورد، لشکری دیگر هم از پی آن چون کوهی فرا می رسید من چنان شمشیر میزدم که جمع ایشان پراکنده شد و سخت نیزه می زدم که من در نیزه زدن کار آزموده ام ابو ثور عمر و هاشم و قیس و نعمان جواگرد و جریر، شاهد و گواه بودند. ۲۲

اینگونه نمونه اشعار که گویای خاطرات شخص از حادثه ای بوده، نه تنها زیاد،

بلکه با توجه به روحیه عرب بادیه نشین و ذوق شاعری وی، بدیهی می نماید. بعد از استحکام و ثبات سیاسی اعراب در ایران و نشان علاقه در جمع آوری و ثبت وقایع و رویدادهای تاریخی از سوی وارثان امپراطوری ساسانی، معلوم نمود که این تازه واردان نیز، به تاریخ و تاریخنویسی ارزش می گذارند. پس، تاریخنویسی در قالب جدید عبارتی در خدمت مذهب جدید، براه خود ادامه داد. «تاریخ انبیاء، تاریخ ام و قرون، تاریخ مغازی، تاریخ فتوح، تاریخ خلفا، تاریخ سلاطین، تاریخ وزراء، تاریخ بلاد و امصار، تاریخ مذاهب و فرق، تاریخ طبقات رجال و حوادث و وفیات و تاریخ مقابر و مزارات و حتی تاریخ آتش سوزیها و زلزله ها^{۲۳} نشانگر تنوع تاریخنویسی مسلمین میباشد. با وسعت قلمرو و پیچیده شدن سیستم حکومتی مسلمین و مسائل اجتماعی و اقتصادی ناشی از آن، این تنوع را بدیهی می نماید، بویژه که مذهب جدید، در جمع آوری این کتب ارزش بسیاری قائل بود. ویژگی اعتماد بنفس قوم تازه وارد و انعطاف پذیری قابل تمجید مذهبش، پیشرفتی قابل ملاحظه را با توجه به شرایط زمانی و مکانی، امکان پذیر ساخت. دکتر عبدالحسین زرین کوب، یکی از جالبترین مختصات تاریخنویسی مسلمین را در توجهی دانسته که در توصیف اخلاق و سجایای رجال و قهرمانان حوادث، داشته اند.^{۲۴} شاید بتوان، عدم وجود خاطرات به معنای خاص، در این دوران، آن تعهد اخلاقی دانست که ایشان را ملزم بدان می کرده و اینگونه تاریخنویسی را حمل بر خودستایی و با اهمیت جلوه دادن شخصیت و اعمال خود می کرده اند و از جهتی، مورخین این عصر، خود را آنچنان جزئی از این جریان تند و سریع زمان، که تاریخ نامیده اند، دانسته و بستر زندگی خود را، حوادث معاصر خود، پنداشته اند، بگونه درختی که با گذشت زمان ریشه اش با خاک پیوند محکمتری یافته است، وجود خود را در تار و پودهای جامعه بافته می بینند. اندیشه و تفکری که میتوان بر دانشمندان و علما این زمان حمل نمود، اما اینبار جریان تاریخ، اینها با خود نبرده، بلکه کتب باقی مانده از ایشان در علوم و فنون اسلامی، آنچنان اینها را با خود همراه کرده که گویی به

ما میگویند: تمام زندگی و روح و روان ما را در این کتب بیابید. از سوی دیگر، وجود کتب تاریخی، نشانگر احساس مسئولیت و آینده نگری مسلمین نسبت به جامعه خود بوده است.

پیوند تاریخی منتج از حمله اعراب به ایران و اسلام آوردن ایرانیان که باعث بوجود آمدن تاریخی تحت عنوان تاریخ مسلمین شد، سبب اشتراک بسیاری از منابع تاریخی بین اعراب و ایرانیان شد گردید. بطوریکه اگر ما با توجه به این پیوند، به ذکر خاطرات پیردازیم، می بایست: التعریف از ابن خلدون - الاعتبار از اسامة بن منقذ، مذكرات امیر عبداللّه و سیده الذاتیه از شهید ثانی، را نام ببریم.

در این ایام، تعداد خاطرات در تاریخ عرب و ایرانی انگشت نمای است و آنچه در تاریخ رواج بسیار می یابد، شیوه نقل قول و سپس سیره نویسی است. شیوه نقل قول در قرون بعدی تاریخ اسلامی ادامه و حتی اهمیت می یابد و در سیره نویسی و تراجم احوال جایگاه مهمی را بخود اختصاص داد. مانند، طبری که در تاریخ خود مینویسد: ... یکی از پیران بنی حنیفه که از اهل یمامه بود، گوید ... و یا بیهقی مورخ معتبر قرن ۵ هـ. ق در تاریخ بیهقی مینویسد: «و پس از این مجلسی کردم با استادم. او حکایت کرد که در آن خلوت چه رفت ...»^{۲۵} این نقل قولها بر عدم رواج خاطره نویسی دلالت می کند و بر اینکه مردم نقل حوادث را بر نوشتن آنها ترجیح میدادند.

با تشکیل سلسله عباسیان و مقارن آن، تشکیل حکومتهای متقارن در نقاط مختلف ایران که هر یک بنوعی بنام خلیفه عباسی سکه زدند و خطبه خواندند، تاریخ نویسی با شیوه های متفاوتش پا به پای تاریخ جریان خود را ادامه داد و تنها خاطره باقی مانده از دولتمردان این دوره، «پندنامه است که توسط سبکتکین غزنوی، بنگارش درآمده است. مؤلف به شرح او ان کودکی تا به حکومت رسیدن دُرُسبت پرداخته است. این خاطرات، قسمتی از کتاب مجمع الانساب، شبانکاره ای، می باشد. کتب باقی مانده از

این دوران، ثمره طبقه مستوفی و دبیر، که بخشی از ساختار اداری این حکومتها را تشکیل میداده است، می باشد. مشارب التجارب و غوارب الغرائب تألیف ابن فندق در شرح حکومت خوارزمشاهیان والتاجی فی الدولة الدیلم، تألیف ابو اسحاق ابراهیم بن هلال که بدستور عضدالدوله دیلمی در شرح اخبار دیلمه نگاشته شد، نمونه هایی از این کتب هستند. بخشهایی از این کتب تاریخی، جنبه خاطره بنحود می گیرند و این جنبه اضافه بر جنبه تاریخی آن، این کتب را از یک بُعدی خارج میسازد. همانگونه که تاریخ بیهقی تألیف ابو الفضل بیهقی مورخ معتبر قرن ۵ دربار محمود غزنوی، دارای ابعاد، تاریخ محلی، تاریخ وقایع، آداب الملوک و بالاخره خاطرات و گزارشات میباشد. واگذاری این وظیفه به تحصیل کرده و ادیب که بدین سبب از مقام شامخ برخوردار بودند، نشانگر میزان اهمیت و علاقه دولتمردان این دولتها به امر تاریخنویسی می باشد. اما، عدم رواج خاطره نویسی توسط شخص سلطان و یا شاه، میتواند دلیل فرهنگی داشته باشد. بدین معنی که در ساختار اداری و اجتماعی این دولتها، چنین وظیفه ای بعهد شاه گذاشته نشده، بلکه کسانی برای انجام چنین امری تربیت و اجیر می شدند. بنابراین، سلطان تاریخ را گوش می کند، اما خود نمی نویسد، شاید بدان دلیل که واقف بر نقش خود، سازنده تاریخ، بوده است و برای این وظیفه خود، به مراتب اهمیت بیشتری قائل بوده است. از سوی دیگر باید به بی ثباتی سیاسی - اجتماعی دولتهای متقارن و عواقب ناشی از آن توجه نمود. جنگهای داخلی، توطئه و دسیسه های درباری و در نتیجه عدم رسیدگی به امور فرهنگی مسئله ایست که سراسر تاریخ دولتهای متقارن را به خود اختصاص داده است. وجود سلسله سامانیان میتواند نمونه ای برای بیان پیشرفت فرهنگی در سایه آرامش و امنیت، ولو نسبی، باشد. سامانیان «با وجود تمام کشمکشها و نزاعهای محلی، یک قرن تمام ترقی و تکامل، نسبتاً بلا مزاحمی برای اهالی کشور خویش فراهم ساختند و بدین وسیله مقدمات و شرایط احیای مجدد روح و معنویات ایرانی را بوجود آوردند.»^{۲۶}

قرن ۵ هـ. ق شاهد اوج قدرت فرقه اسماعیلیه به رهبری حسن صباح بود که با نفوذ و قدرت زیادی که کسب کرده بودند، بر احوالی توانستند در ارکان مهم دولت سلجوقی نفوذ کنند. رهبر این فرقه، توانست از پایگاه خود، قلعه الموت، بر اعمال و افکار هواداران خود نظارت داشته باشد. وی زندگینامه ای از خود به جای گذاشت بنام سرگذشت سیدنا که در آتش سوزی قلعه بدستور هلاکو، بواسطهٔ علقمی، نجات یافت. نسوی معروف به محمد زیدری که در ۶۳۲ هـ. ق کتاب نفثه المصدور را به فارسی تألیف کرد، به شرح مصایب زندگی خود و نیز شرح دشواریهایی که برای سلطان جلال الدین خوارزمشاه در اواخر سلطنتش، بر اثر حمله ویرانگرانهٔ مغول به ایران، پیش آمد، پرداخته است. اینها نمونه هایی از کتب خاطره نویسی باقی مانده از دوران قبل از حمله مغول و نیز در آستانه این حمله وحشتناک، می باشد که با توجه «به آن پیشرفتی را که مسلمانان در سایر علوم و فنون داشته اند، در تاریخ نویسی حاصل نکرده اند. ۲۷

تاریخ نویسی در عهد مغولان و ایلخانان اهمیت خود را از دست نداد، بلکه مغولان با اعتقاد شدیدی که به تاریخ و نجوم داشتند، سعی در ثبت افتخارات خود داشتند. بنابراین، طبقه دبیران و منشیان همان اهمیت و موقعیت خود را همانند دوران دولتهای متقارن، حفظ کردند. در این زمان، با رشد تصوف، کتب تراجم احوال رواج یافت و تا قرون بعدی نیز رواج خود را از دست نداد. همانطوریکه قبلاً ذکر شد، در لابلای این کتب، ما به مطالب خاطره ای نیز برمیخوریم که از این لحاظ از منابع اولیه تاریخ محسوب میشود و خبر آن مستقیم و صریح می باشد، حائز اهمیت است. ابن اثیر، مؤلف تاریخ الکامل یا الکامل فی التاریخ، مهمترین منابع تاریخ مغول، از آنجائیکه معاصر با این دوران بوده است، خاطرات وی بر ارزش و اعتبار آن می افزاید. ولی بعنوان شاهد نیز، مشاهدات خود را گزارش گونه به تحریر درآورده است.

«... مغولان پس از آنکه کار مراغه را ساختند، به سوی شهر اربل روانه شدند، در

موصل بودیم که این خبر را شنیدیم و بو حشمت افتادیم. حتی برخی از مردم، از

بیم شمشیر در صدد برآمدند که از شهر خود کوچ کنند.^{۲۸}

«تاریخنویسی در عهد تیموریان از قرن نهم تا اوایل قرن دهم، رونق قرن ۷ و ۸ را حفظ کرد. تیمور شخصاً به ثبت وقایع و حوادث عهد خود توجه و علاقه داشت و کسانی را بدین کار می گماشت. دولت شاه سمرقندی ضمن اشاره به اقدام شرف الدین یزدی در تألیف ظفر نامه از تاریخی که بخشیان و روزنامه چیان در روزگار امیر بزرگ ضبط نمودند، سخن می گوید و از کلام او واضح است که این تاریخ را که ناچار در اجزاء مفصل و منفصل مضبوط بود، بفرمان سلطان ابراهیم بن شاهرخ برای استفاده شرف الدین یزدی از خزاین سلاطین از مالک جمع کردند. اشاره نظام الدین شنب غازانی (شالی) در آغاز کتاب ظفر نامه نیز همین نکته را روشن می نماید. ولی میگوید که تیمور او را در سال ۸۰۴ احضار کرد و دستور داد تا تاریخی را که جهت آن حضرت و صادرات افعال ایشان از مبدأ ظهور تا سال مذکور نوشته بودند و ترتیب و تنظیم آن، چنانکه بایست میسر نکرده بود، تحریر کند و به تنقیح و ترتیب و تنسیق و تبویب آن مشغول گردد. همین احضار نظام شالی و گماشتن او به تنظیم تاریخ مذکور خود نشان توجه خاص امیر صاحبقران به جمع آوری حوادث دوران اوست. شیوه تیمور را فرزندان و فرزندزادگان او نگاه داشتند و ترکمانان نیز، طریقه تیموریان را در این راه تعقیب کردند و در نتیجه تاریخنویسی از ابتدا تا انتهای این عهد، همان رونق دو قرن پیش را حفظ کرد و در همان حال که تألیف کتابهایی درباره بعض سلسله های سلاطین از رواج پیشین نیفتاده بود، توجه به تألیف تاریخهای منظم عمومی هم مانند: روضة الصفا و حبیب السیر ادامه یافت و حتی صورت کاملتری یافت.^{۲۹}

این قرن نیز شاهد رواج ذکر مطالب مهم تاریخی و یا بیان خاطره ای مهم که اهمیت تاریخی دارد، می باشد، «که اگر بیش از این هم در ادب فارسی بوده باشد، ناچار رنگ و شکل دیگری داشت و آن ذکر تاریخهایی است که در قطعات کوتاه برای وقایع

گونگون، اعم از جلوس و یا وفات پادشاه و مرگ وزیر و یا حکیم ... بود. معمولاً شعری که از این راه پدید آید، قطعه ای کوتاه است که شاعر در آن قطعاً در یکی دو بیت اخیر آن، تاریخ مورد حاجت را گاه آورده ... معمولاً مقدمه قطعاتی که برای بیان تاریخ بکار می رود، صرف معرفی و بیان وجوه اهمیت یا وجهی از وجوه اهمیت کسی میشود که تاریخ برای واقعه منسوب بدو ذکر گردیده است. در قرن ۷ و ۸ عده ای از شاعران فارسی زبان به ساختن قطعاتی که در بیان تواریخ مهم باشد، توجه کرده اند.

۳۰

این شیوه حتی تا زمان قاجاریه رواج خود را حفظ کرد. نمونه های معروف آن، اشعار ملک الشعرای بهار و دیوان فرصت شیرازی می باشد. آقاخان کرمانی در نامه باستان که در ۱۳۱۳ در مجلس طرابوزان تألیف کرده است^{۳۱}، تاریخ خود را در قالب شعر چنین بیان کرده است:

ز تاریخ هجرت پس از یک هزار چه بر سیصد و سیزده شد شمار
 ز شعبان گذشته همی روزه مطابق به آغاز اسپند مه
 که پایان شد این نامبردار گنج به یک ماه بردم در این کار رنج
 سپاسم ز یزدان، نی شاعری که این نامه نام آمد به سر
 غرض بود تاریخ، نی شاعری که طبع من از شعر، باشد شابری
 چه لطف آید از طبع بندی برون؟ بویژه که بودم به بند اندرون

آغاز قرن دهم و روی کار آمدن صفویه با داعیه شیعیگری، نگارش نسب نامه آغاز گشت. این مقصد سیاسی، در آغاز سلسله صفویه آنچنان از رونق بسزایی برخوردار شد که در رشته تاریخ نگاری، سرآمد، قرار گرفت. بطوریکه، تاریخهای ایندوره، تماماً با نسب نامه، همراه با نگارشی مصنوع و متکلف، شروع میشود و این سبک نگارش، با توجه به نگارش دوره اولیه تاریخنویسی اسلامی که حتی در دوران خلفای عباسی راه خود را ادامه داد، بسیار متفاوت است. از شیخ صفی تا شاه صفی از حسینی استرآبادی -

خلاصه التواریخ از قاضی احمد، غونه هایی چند از این نوعند.

تنها خاطراتی که از این دوران در دست است، تذکره شاه طهماسب است که حوادث زمان خود را با آغاز پادشاهی تا پایان داستان پناهنده شدن با یزید پسر سلطان سلیمان به دربار ایران و پی آمدهای آن را به قلم کشیده است.

ملا جلال، منجم باشی شاه عباس که در بارگاه وی از احترام بسیاری برخوردار بوده است، وقایع روزانه دربار را نگاه داشته است که «روزنامه ملا جلال» نام گرفته است. از آنجائیکه صفویان مانند مغولان برای نجوم اهمیت خاصی قائل بودند، منجمان دربار از احترام و اکرام خاصی برخوردار بودند.

شاه عباس نیز، بدون صلاحدید و احکام منجم باشی خود ملا جلال الدین محمد یزدی، مبادرت به کاری غمی کرد.

ملا جلال در ابتدای روزنامه اش، تأثیر حضور و اجبش در دربار را چنین بیان می کند:

«معلوم باشد که چون آفتاب وجود با وجود او از مطلع ولادت فرخنده آثار طالع گشت، ماه غره عالم افروزش در شب غره ماه نهم از سال و غره هشتم از ماه دهم از برج حوت پایدار و لامع گشت، چون وقتی بود که طالع مکان و طالع زمان ولادت به تثلیث یکدیگر ناظرند، با عث کمال موالد و منشاء یافتن مرادات از اوشده و اتحاد مستولی این دو طالع که یکی در بیت و یکی در شرف تبدیس یکدیگر به مقارنه و مقابله طالعین است، منتج کمال عیش و خام یافتن از مطالب دنیایی و رسیدن با علی مراتب دارین گردید و اتحاد و رب الساعه با وجود تربیع یکدیگر کمال رفعت و اقتدار و عزت و اشتهار. اما بعد از سعی و جفای شدت و جمعیت نیرین با تانی از علویه و سفلیه در عقد با سایر رموز مخفی و در بیت سادس مشعر است بر جمعیت و بسیاری ملا زمان فدوی از هر جنس و هر طبقه و طایفه و استیلا و انتفاع از آن جمع گردیده و رجعت رب اللیل به تثلیث بیت صاحب اگر چه مستلزم فتنه و آشوبها شده، اما بودن صاحب بیت

با کواکب دفع و رفع آن غائله و باعث اصلاح و به آسانی گذشتن آن فتنه و آشوب شده و بعد از گذشتن سبب به مطالب عالیه و ترقی اوضاع فرخنده و غایات گردیده ... ۳۲

تاریخ جهانگشای نادری یا دره نادری که «این شگرف نامه دلپذیر و طرازنده این تاریخ بی نظیر، محمد مهدی ابن نصیر استرآبادی عفی الله عنهما، که از چاکران حضور پر نور و به ضبط وقایع مأمور است،^{۳۳} از منابع مهم آفشاریه محسوب میشود، با توجه به موقعیت مؤلف که منشی مخصوص نادر و محرم اسرار خلوت وی بوده است، از جهتی میتوان، کتاب فوق را خاطرات وی به حساب آورد. تاریخ گیتی گشا از میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص به نامی که بدستور کریم خان زند، حوادث زندیه را از آغاز تا سال ۱۲۰۰ به نگارش درآورده و گلشن مراد از ابوالحسن غفاری کاشانی، منشی دربار کریم خان زند، نمونه کتب تاریخی هستند که از سویی نشانگر ادامه سبک تاریخنویسی از دوره آفشاریه میباشند و از سوی دیگر از همان اعتبار و سندیتی برخوردارند که تاریخ جهانگشای نادری برخوردار است و در کسب این اعتبار، دلایلی مشابه دارند. نگارش این کتب به سبک وقایع نگاری نشان دهنده عدم رواج آشنایی به خاطره نویسی در این ادوار می باشد.

ما در این بررسی اجمالی تاریخ ایران از آغاز تا این مقطع تاریخی، جایگاه مستقل و بعبارتی، شیوه ای خاص از تاریخ نگاری با رعایت تمام ویژگیها و خصوصیات، بنام خاطرات و خاطره نویسی، نمی بینیم و این فقدان تا دوره ناصری قاجاریه، ادامه می یابد.

این دوره از تاریخ ایران از جهاتی چند، از دوره های قبل، متمایز است. مردم ما، در ایندوره، شاهد وضعیت نیمه استعماری کشورشان ناشی از دخالتهای سیاسی اقتصادی روس و انگلیس و بدنبال آن اخذ امتیازهای اقتصادی که مقاصد سیاسی در آن مستتر بود، بودند. ظهور اصلاحگران اجتماعی، یکی دیگر از ویژگیهای تاریخ ایندوره است.

قائم مقام - امیر کبیر و میرزا حسینخان سپهسالار و سید جمال الدین اسدآبادی از افراد شاخص این نهضت و در واقع، پیشقراولان تشکیل قشر بسیار محدود و کوچک روشنفکر در دهه های بعدی این تاریخ بودند. با آشنایی به انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای سیاسی اجتماعی آن که مردم جامعه قجری ایران، تا مدت زمانی از آن غافل بودند، اولین گام در جهت باز شدن درهای بسته جامعه و آشنایی با تمام ابعاد وجودی اروپائیان برداشته شد. سفرنامه یا خاطرات میرزا صالح شیرازی و خاطرات حاج سیاح محلاتی دستاوردهای این آشنایی است. بعضی از منابع، نگرارش خاطرات ایندوره را تقلیدی از غرب نشان داده اند. دوستعلی معیر الممالک در یادداشت‌های زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه، باب آشنایی خود را با خاطره نویسی چنین مینویسد:

«در آن زمان، دو خانواده با اروپائیان مقیم تهران مرآده و آمیزش داشتند: یکی خانواده ما بود، که از سفرها و غیره دعوتها می نمود و زنهای ایشانرا مادرم در اندرون نزد خود پذیرایی می کرد، دیگر خانواده میرزا علیخان امین الدوله بود که در اواسط دوره مظفرالدینشاهی به صدارت رسید و زمان خیلی بدان مقام برقرار بود. پدر بنده و گروهی از همراهان اغلب روزها با چوب و قلاب به شکار ماهی می رفتیم. سفیر فرانسه که مسیو دو بالوا نام داشت با سفیر انگلیس بیشتر روزها با پدرم به صید ماهی می رفتند بنده با مستر چرچیل چند مرتبه به شکار کوه رفتم. چرچیل چهار برادر بودند که سه تن آنها در ایران ماموریت داشتند ... یکی از روزها که نزد مستر چرچیل رفته بودم، دیدم با کمال دقت شاخ کلی را که صید کرده بود، اندازه می گیرد و در دفتری مینویسد. سبب را پرسیدم. گفت: این دفتریست که وقایع شکار و صیدهای خود را در آن مینویسم. از آنجا که طبیعت بشر و خاصه جوانان به تقلید است، پس از مراجعت به چادرهای خود، من نیز دفتری برای ثبت وقایع و صورت شکارهای خویش ترتیب دادم. رفته، رفته، دفتر چه صورت تاریخچه به خود گرفت و وقایع دیگر هم بدان افزوده گشت.

سالها این عمل در دفاتر مختلف جاری شد و مجموعه خوبی بوجود آمد. ۳۴

در اینجا، اگر ما نیز، خاطره نویسی را تقلیدی از غرب بدانیم، می بایست بدون تعصب، آن را تقلیدی به جا بدانیم. اما اگر روی دیگر سکه، که حکایت از سنت اسلامی می کند که تاکید بر ثبت وقایع روزانه دارد، ملاحظه کنیم، گذشته از مسئله فراموشی یک سنت اصیل اسلامی توسط مسلمین، دلایلی چند به ذهن وارد می سازد. عدم اعتبار و ارزش قائل شدن برای زمان و پیامدهای آن، یکی از مهمترین دلایل میتواند باشد. افراد معمولاً به سبب مقارن بودن با حوادث و حل شدن در مسائل و رویدادهای جامعه، از اهمیت آن غافل می مانند و تمام قضایا را از همان دریچه خانه و محله خود می نگرند. حیدر عمو اوغلی، رهبر سوسیالیستهای مشروطه خواه از اظهار نارضایتی مردم از جنگهای تبریز چنین مینویسد:

«ساکنان تبریز خاصه آنهایی که ساده تر بوده و چیزی نمی فهمیدند یا کمتر از دیگران وقایع را درک می کردند، عدم رضایت خود را در مورد ادامه جنگ و فداکاری که نزدیکترین راه را برای رسیدن به آزادی بود، واضح و روشن ابراز می کردند و آشکارا از فشاری که در این راه متحمل می شدند، شکایت می نمودند. آنان تقاضای برگشتن وضع شهر به حالت عادی را داشتند و از آنچه می گذشت غیر قابل تحمل میدانستند. ۳۵»

دور ماندن مردم از سنت اصیل اسلامی و مقاومت و پایداری سنت محلی و قبیله ای که مردم آنرا بنوعی با اسلام آشتی دادند، بگونه ای که از لحاظ فرهنگی مانع رشد و پیشرفت فکری مردم و در نتیجه، عدم سازش مفاهیم اسلامی با پیشرفتهای سیاسی اجتماعی دنیا، گردید. تاریخ ایران حکایت از تحقیر و ظلم و تعدی بسیار به توده مردم و وجود نظام مطلقه طویل المدت می کند. در چنین فضایی، مردم خود را همیشه در کنار حوادث و بی تأثیر در آن، پنداشته اند و از سوی دیگر، عدم نتیجه اقدامات سیاسی، خواه از سوی اصلاحگران، خواه از سوی قشری خاص از مردم،

بی تفاوتی نسبت به آنچه روی داده و یا می‌دهد، و بدنبال آن، عدم وجود بینش کافی در امور سیاسی اجتماعی، رخ می‌دهد.

احساس ناامنی و ترس از عواقب نگارش، منتج از جو نظام مطلقه، در عدم نگارش خاطرات نقش بسیار مؤثری داشته است. چنانکه مجدداً سلام از خاطر آتش در تبعید بنام انحطاط مجلس چنین می‌گوید:

«اگر چه تشریح مطلبی که ما در این مجلد از کتاب سفرنامه کلات بر عهده گرفته ایم، در این عصر بسیار مشکل است و حقیقتاً دست بکار بزرگی زده ایم و کمتر ضرر آن، مخاطره جانی است، چرا که بسیار اتفاق افتاده که در چنین اوقات برای تحریر یا تقریر یک سطر، خانواده ای بیاد فنا رفته و لاسیما، امثال بنده که در معرض خطر و طرف عداوت بسیاری از درباریان و اهل نفوذ امروزی واقع شده اند و مسلم است به اندک بهانه ریشه ام را خواهند کند و بالاخره نوشتن این تاریخ، امروزه در حکم بازی کردن با افعی است و یا به پای خود به مسلخ رفتن...»

غفلت از این دلایل از سوی صاحب‌نظران سبب مطرح شدن این مسئله شده است که «ایرانی اساساً عادت نکرده که به اهمیت وقایع مهم پی برده و با ثبت و ضبط آن ارکانی برای تاریخ تهیه نماید.^{۳۶} رجال جامع علوم انسانی»

با توجه به این مسائل، باید این دستاورد به ظاهر غربی را یک تذکر دانست. نذکری به جا، که حاصل آن به جای ماندن منابع تاریخی مستند می باشد. خاطرات ناصرالدین‌شاه - خاطرات تاج السلطنه - خاطرات و خطرات (مهدیقلی هدایت) شرح زندگانی من (عبدالله مستوفی) - حیات یحیی (یحیی دولت آبادی) - خاطرات سیاسی امین الدوله و بالاخره روزنامه اعتماد السلطنه که تنها نمونه هایی از این دوران اند. «اعتماد السلطنه هر شب پس از اینکه از حضور شاه به منزل می آمده به نوشتن شرح وقایع روز می پرداخت و بقول خودش احدی از آن خبر نداشت تنها کسی که از تحریر

این خاطرات حاضر بود، عیال او بود که گاهی بعلت کسالت و خستگی شوهر، محرر روزنامه بود. بنا بر اشاره صنیع الدوله، ظاهرأ ناصرالدینشاه هم بوئی برده بود که صنیع الدوله روزنامه مینویسد. وی مینویسد: فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن، به این پادشاه الهام شده است که من تاریخ مینویسم، و الا از کجا خبر دارد؟^{۳۷}

تنها حاکمی که تاریخ قاجاریه، از خود چندین سفرنامه و نیز خاطرات به جای گذاشته است، ناصرالدینشاه میباشد. سفرنامه فرنگستان-سفرنامه خراسان-سفرنامه عراق عجم که کتبی آمیخته با خاطرات است. نگارش خاطرات و سفرنامه های ناصرالدینشاه، عجیب و جالب توجه بنظر می رسد. در سفر سوم فرنگستان «وی خاطرات خود را در ساعت معین یا روز معین تقریر نمی کرده است، زیرا برنامه کارهای روزانه وی به خصوص در ماههای مسافرت آنهم مسافرت به خارج چنین فشرده بوده که گاهی یکبار انجام می گرفته است، بدین معنی که هر وقت فراغتی حاصل می کرده است، خاطرات چند روزه خود را به ترتیب تاریخ تقریر می نموده است، شگفت اینکه، گاهی خاطرات خود را قبل از وقوع واقعه بیان می داشته، بدینگونه:

«چهارشنبه ۲۱ رمضان ۱۳۰۶»

نماز خوانده در کرملین، بعد عکس انداخته، از آنجا رفتیم به موزه گردش کردیم. اما حالا که این روزنامه را ابوالحسن خان می نویسد، هنوز نه عکس انداخته ایم، نه موزه رفتیم، از بس فرصت نداریم. مساعده روزنامه را می نویسیم، شاید یا هیچ عکس هم نیندازیم یا موزه را هم نه بینیم، قبل از وقت است که این روزنامه نوشته میشود، بالاخره، بر خاسته، به موزه رفتیم.^{۳۸}

از سوی دیگر، یک عدم اعتماد و اعتقاد به برنامه ریزی دقیق و منظم در تمام نوشته های ناصرالدینشاه به چشم میخورد، بطوریکه با عدم رعایت افعال، آشفستگی زمانی در نوشته رخداده است مانند سفرنامه عراق عجم که چنین مینویسد:

دوشنبه ۱۹ - سؤال ۱۳۰۹

«امروز باید به قلعه محمد علیخان برویم و چهار فرسنگ راه است. صبح سوار شده رانندیم. قدریکه رفتیم، رسیدیم به رودخانه شور، پلی که بر رودخانه است. همان پلی است که میرزا نظام مهندس الملک ساخته بود و حالا کمپانی راه شوسه تعمیر کرده است، پیاده شده، درست پل را ملاحظه کردیم. یکنفر فرنگی گماشته، کمپانی هم در اینجا بود که مباشر ساختن و تعمیر پل است. بعد سوار شده رانندیم، راه را خیلی خوب ساخته اند، اطراف راه هم از گل و لاله و سبزه خیلی، باصفا بود، رفتیم بطرف دست چپ، راه روی تپه آفتاب کروان زدند، به نهار افتادیم، جناب امین السلطان با کالسکه از عقب، آمد ...»^{۳۹}

وجود کتبی مانند: منتخب التواریخ از میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق الممالک) و یا المآثار والآثار از اعتماد السلطنه که از مستوفیان دربار ناصر الدینشاه بودند، نشانگر پایداری سنت تاریخنویسی توسط دبیر و مستوفی در دوره قاجاریه می باشد. رشد علاقه به بیان افکار و روحیات و نمادهای فرهنگی از دوره ناصری، گرچه آهسته و محسوس، انجام گرفت، بالاخره اوج رشد آن در قیام اصلاح طلبان مشروطیت، متجلی گشت. خاطرات و خطرات - حیات یحیی - تاریخ انحطاط مجلس - تاریخ بیداری ایرانیان - شرح زندگانی من - روزنامه حسینی تفرشی - روزنامه میرزا محمد - کلانتر فارس و خاطرات سید علی محمد دولت آبادی و ... از دستاوردهای این پیشرفت فکریست.

۳- خاطرات و اجزاء متشکل آن

مسئلاً با ذکر نمونه خاطرات در تاریخ ایران، اجزاء متشکل آن، به ذهن خطور می کند.

اولین جزء آن، «انسان است که تمام حوادث و عملکردهای زمان و مکان (طبیعت) را با وجود خود شکل میدهد، بعبارتی، تمام عناصر تشکیل دهنده طبیعت را با هستی

خود آشکار می سازد و این توانایی از آنجایی خلق شده است که تمام هستی بخاطر وی بوجود آمده است و انسان با استفاده از این توانایی و وسایل خلق شده در طبیعت، تاریخ را با تمام ابعادش می سازد.

دومین عامل «زمان» است. همانطوریکه قبلاً متذکر شدیم از اجزاء اساسی خاطرات است. عاملی که تاریخ و تمام عملکردهای انسان را معنا و مفهوم می بخشد و تاریخ در بستر آن شکل و جریان می یابد.

سومین عامل «مکان» (طبیعت) است. صحنه عمل انسان و عبارت کاملتر، جایگاهی که زمان و انسان و رویدادها و شرایط زمانی ناشی از آنها را در خود جای میدهد و با ایجاد مقتضیات خاص خود، نقشی مهم را در تاریخ ایفا می کند.

اما با تمام این تفصیلات، آنچه که انسان را به نوشتن و ثبت اعمال شخصی خود وامیدارد انگیزه است که چهارمین عامل محسوب میشود. در واقع انگیزه اولین عامل پیدایش خاطرات به شکلی قابل دسترس و لمس، می باشد، که با شرایط زمانی و مکانی و روحيات اشخاص شکل می گیرد و با توجه به ملاکها و ارزشهای جامعه که عناصری متغیر و مؤثر در رخدادهاست، قابل بررسی است. همانگونه که، تیمور تاریخ را جهت اثبات قدرت و اعتلا و استحکام حکومتش می ستاید، که آیندگان بدانند که چه قهرمانی در صحنه تاریخ قدم گذاشت و چه عظمتی از خود نشان داد و چندین قرن بعد از آن ملک الشعراى بهار در بیان نگارش کتابش چنین مینویسد:

«من در وقایع شهر یور دریافتم که بسیاری از جوانان ایران که بایستی هادیان افکار و پیشروان کاروان سیاست و اجتماع آینده شوند از داستانهای گذشته هیچگونه آگاهی ندارند و برای رفع این نقیصه، چند فقره یادداشتها و تذکراهای محفوظ و مضبوط را زیر عنوان تاریخ مختصر احزاب سیاسی به شکل مقالاتی در روزنامه مهر ایران انتشار دادم.»^{۴۰}

با بررسی این انگیزه های متفاوت، ارزیابی آنها در ظرف زمان و مکان مناسب خود،

اهمیت و معنای می یابد. میرزا مهدی استرآبادی در ابتدای کتابش، دره نادری، مقصود خود را از نگارش، چنین بیان میکند:

«لهذا نگارنده ... به اظهار مجمل اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید رَوْحَ اللَّهِ رُوحه تا ظهور دولت این شاهنشاه صاحب تأیید به ظهور رسیده، شروع می نماید، تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بود، که آن حضرت به معماری عزم متین آن ویرانی را درست کردند.»^{۲۱}

تعدادی از خاطرات، بویژه خاطرات باقی مانده از دوره قاجاریه به بعد، با کناره گیری اشخاص مؤلف، از فعالیتهای سیاسی اجتماعی، به دلایل مختلف بوجود آمده اند. افرادی که حالات روحی زمان نگارش در قلم فرسایی و جولان در مسائل سیاسی اجتماعی ایشان، بسیار دخیل بوده است. افراد با فراغ بالی که در این ایام پیدا می کنند، مطالبی به مراتب پخته تر و منطقی تر و با وسواس زیادتری ارائه میدهند، چه دوران احساسات و آشفتگی را پشت سر گذاشته اند و نتایج عاقبت رخدادها را دیده اند و اکنون نتیجه گیری و برخورد منطقی تری را دارا می باشند. اما آنچه که اینان را به نگارش خاطرات بعد از کناره گیری از جامعه و امیدارد را میتوان آمیختگی زندگی اینان با گذشته دانست. بعبارتی، افرادی که به گذشته پیوند خورده اند و چشم به گذشته خود دارند، نه به آینده، که دیگر آینده ای برای خود نمی بینند و وضعیت کنونی خود را نتیجه گذشته خود میدانند و غالباً زندگی در نگاه ایشان تراژدی تکراری بیش نیست. اینها اکنون از تابلوی زندگی گذشته خود فاصله گرفته اند و دورنگای آنرا با آسودگی و دور از هیاهو نظاره می کنند.

حسن اعظام قدوسی (اعظام الوزراء) در کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، در جواب این سؤال که «چه مسئله باعث شد که به فکر نوشتن این کتاب افتادم؟ مینویسد:

«نخست آنکه در دوران بازنشستگی بیشتر وقت مطالعه داشتم. لذا بهتر دانستم به

مطالعه بپردازم و از آثار نویسندگان معاصر استفاده نمایم. علت دیگر، نویسندگانی که وقایع انقلاب ایران و مشروطیت را یکی بعد از دیگری به رشته تحریر درآورده اند - چون من خودم وارد بودم - دیدم غالب آنها حقایق را بطور روشن ذکر نکرده اند و یا خودداری کرده اند ... چون من خود در آغاز انقلاب مشروطیت و مجاهدت و مهاجرت و علت آن وارد و در همه مراحل شرکت داشته ام، معایب و نواقص آن کاملاً بنظرم رسیده است. لذا کمک بیشتری برای روشن شدن تاریخ بنوشتن این کتاب و ادارم نمود. ۴۲

صدرالاشراف (محسن صدر) در خاطر ایش، در این باب چنین مینویسد:
 «من چون در اوایل عمر تا این اواخر مهبای نوشتن تاریخچه زندگی خود نبودم، جز بعضی وقایع مهم را یادداشت ننوشته و ضبط نکرده ام ... تاریخچه زندگی خودم که هم یادگاری برای اعقاب من باشد، که هر وقت بخوانند، مرا به دعای خیر یاد کنند و هم بر اوضاع زندگی و حوادثی که مربوط به من بوده، مطلع شوند، باشد که از رویه خوب من پیروی کنند و از اشتباهات و خطاهایی که در اطوار زندگی مرتکب شده ام، پند گیرند و هم بر افراد خویشان که در این تاریخ وفات یافته اند و اثری از حالات آنها و شاید از نام آنها باقی نمانده وقوف یابند ... ۴۳

با پیشرفت نسبی فرهنگ و قضاوت مردم درباره نقش دولتمردان گذشته در اواخر قاجاریه به بعد، عده ای از بازیگران و گردانندگان صحنه سیاست آن دوران، خاطرات خود را به جهت تبرئه در دادگاه تاریخ ملت نگاهشتند و بدین وسیله به توجیه اعمال خود پرداختند.

۴- فواید خاطرات

خاطرات متناسب با موضوع تحقیق مورخ و محقق ابعاد خود را آشکار می کند. در واقع با توجه به ابعاد آن اهمیت می یابند. با دقت نظر و دیدگاه علمی و اجتماعی و

سیاسی محقق، زوایایی پنهان و مستتر در خاطرات شکافته میشود. خاطرات بیان کننده پایگاه و دیدگاه سیاسی اشخاص است که گاه صریح و گاه با پیچیدگی خاص خود، ذکر شده است. با ملاحظه این جنبه از خاطرات، میتوان به نقش ابهام زدایی خاطرات پی برد.

اعتماد السلطنه، نظر سیاسی خود را در خاطر ایش چنین بازگو می کند:

شنبه ۲۵ - ذی قعدة - ۱۳۱۰ قمری

«... یک قطعه زمین دایر پر جمعیت آبادی را در طرف عشق آباد به اسم اینکه ساخلو روس در آنجا بیلاق ندارند، به روسها واگذار کردند و در عوض از خاک خراسان که حالا متعلق به روس است. پنج مقابل آن اراضی بایر لم یزرع خالی از سکنه گرفته اند. من مشهور به دوستی روسها هستم، بیک اندازه راست است، اما نه اینقدر که راضی بشوم، یک بند انگشت از خاک مملکت به آنها داده بشود یا بقدر خردلی از درجه اعتبار پادشاه و ظنم کاسته شود، باید غصه خورد و نالید و زارید و سکوت کرد و هیچ نگفت. به حسب ظاهر اگر این کار عجالتاً معایب نداشته باشد و این جمعیتی که از تبعه ایران، حالا تبعه روس خواهند شد و مرفه الحال و آسوده بال خواهند شد و از تعدیات حکام جزء و کل خراسان ایمن. لیکن عیب کلی در کار است و من پیش بینی می کنم، از حالا، تا یکسال دیگر انگلیس ها در سواحل بلوچستان و کرمان یا در خلیج فارس، بعضی از جزایر یا اراضی را خواهند خواست. اگر ندهیم چگونه میشود؟ به روسها دادیم و به آنها نباید داد. اگر بدهیم چطور بدهیم؟ خداوند مملکت و سلطنت و وجود مبارک پادشاه ما را از جمیع بلیات مصون و محفوظ بدارد...»^{۴۴}

خاطرات خواه ناخواه، منعکس کننده تمنیات قلبی نگارنده و دیدگاه اجتماعی وی در برابر رخدادهای اجتماعی، بویژه رخدادهایی که پدیده ای تازه محسوب می شده است و در نظر بعضی از محافظه کاران بدعت شمرده میشده است، میباشد. مانند ترس

و واهمه ای که در نامه های مغیث السلطنه از شورشهای مشروطه خواهی مردم و تغییر حکومت از استبدادی به مشروطه، منعکس است:

«... در باب باقی ماندن حضرت اشرف روحی فداه درین حکومت، اعتماد به این قشونِ از زن کمتر بی غیرت که نمونه اش را دیدن کنید. به وحدت خداوند، امروز در این مملکت کسی قدر خدمت نمی فهمد، جهل تمام مردم را گرفته، بدبخت قوام، جاننش تلف، حالا سخت گرفته اند که اولادش باید مجازات شوند... اگر امروز یزید و شمر عریضه به این انجمنها از بی تقصیری خودشان بنویسند، فوری بیست نفر اراذل می روند مجلس، عریضه را ارائه میدهند و جواب میخواهند... حالا که در تمام ایران، آنجا که از همه جا سخت تر و وحشی ترند، نصیب و قسمت حضرت اشرف شده است، حتی الامکان کاری کنید که خودشان را به خودشان واگذار فرمائید...»^{۲۵}

ظل السلطان، در خاطراتش سرگذشت مسعودی، دیدگاه اجتماعی خود را چنین، ارائه میدهد:

«... در خانواده سلطنت که به قرب ششصد نفر میشوند، بعد از ذات پاک اعلیحضرت شاهنشاه که پادشاه و رئیس کل است، من بر تمام، به ملاحظه کبرسن و غیره و غیره ریاست و برتری دارم از خودم و خانواده خودم و سلطنت خودم و غفلت اجداد تاجدارم و عیویات ملت خواب بدبختم و وزرای نادانیکه داریم، چه بنویسم یا تعریف و دشمنیهای باطن را بکنم، این کتاب را برای فروش و چاپ عمومی ننوشته ام، چنانچه روزنامه شخصی نوشته ام و اینرا هم روزنامه سفرنامه شخصی خودم است، می نویسم و تا من زنده هستم، حفظ می کنم. کسی نه بیند و نداند و بعد از من چاپ بشود و نشود، بسوزانند و نسوزانند برای من فرقی نمی کند.

ماهی به بطلی گفت اندر تب و تاب

شاید که به جوی رفته باز آید آب
بط گفت: چه من قدید گشتم تو کباب
دنیا پس مرگ ما، چه دریا، چه سراب
اگر قلمم آزاد و اگر اطمینان داشتم، ثمر دارد و حرفم به گوش سی کرور مخلوق
نفهم فرو می رود، خدا میداند از عهده همه قسم تحریرات و تقریرات و
دستورالعمل دادن و قانون نوشتن برای دین و دولت و خانواده سلطنتی ام
می گفتم...^{۲۶}

تنگ نظری و بدبینی به جوانهای تحصیلکرده و اعتقادات اصلاح طلبانه ایشان، در
خاطرات آن دوران منعکس است. جهت نمونه، روزنامه اعتماد السلطنه چنین مینویسد:

«... شاه بیرون شام خوردند. ابوالقاسم خان نوۀ وزیر خارجه دیده شد. شاه
فرمودند: مقدمات قانون را نوشتی؟ عرض کرد: بلی... خلاصه تفصیل قانون
نوشتن ابوالقاسم خان از اینقرار است:

این جوان سی ساله اگر چهار پنج سال در لندن در وزارت و نظارت ملکم خان
تحصیل کرده باشد، شاگرد عقاید ملکم است، ملکم آنچه را که خود نتوانست
اجرا نماید، حالا غیر مستقیم به این واسطه اجرا میدارد، میخواهد قانون دولتی
بنویسد و در ایران ایجاد نماید. شاه هم از آنجا که تمام کارها را سهل گرفته است و
ملتفت هیچ کار نیست، با این همه هوش و مشاعر شخصی نمی تواند اینقدرها
فریب بخورد. برای گذراندن وقت رضایت وزیر خارجه قبول کند. این ابوالقاسم
سی ساله بعد از هزار و سیصد سال میخواهد قانون ابوالقاسم عربی (ص)
مبعوث چهل ساله را بهم بزند.

ای شاه! ابوالقاسم همدانی، ابوالقاسم هاشمی نمیشود، چنگیز خان کافر حربی
رویۀ محمدی را بهم نزد. ای شاه، این جوان همدانی است نه همه دانی. تو
ناصرالدینشاه قاجاری و شاه شاهان، نه علی عمرانی (ع) خلاصه در باطن خیلی

خندیدم. ۴۷

اشخاص گمنام و در عین حال مؤثر و مهم در تاریخ، در خاطرات جایگاه خود را باز می یابند و در صورت فراموشی و یا عدم شهرت، دگر باره زنده می گردند، بویژه افرادی که نقش قدرتها و یا طراحان پشت پرده حوادث را بازی می کرده اند. نام ابوالقاسم همدانی، در خاطرات اعتماد السلطنه، گرچه به گوش کسی آشنا نمی آید و به اذهان راهی ندارد، اما بیانگر وجود تئوریسین جدید و اصلاح طلب در باب حقوق و وضع قانون، در دوره اختناق ناصری می باشد که در جای خود، بسیار جالب و قابل توجه است و جنبه قابل ملاحظه آن در تاریخ حقوق ایران، نفس عمل و ارائه ایده و تئوری جدید آن در شرایط زمانی خاص خود، صرف نظر از موفقیت و یا عدم موفقیت آن طرح، که در جای خود قابل تأمل است، می باشد.

خاطرات صدرالاشراف درباره کمیته مجازات، نمونه جالب دیگری در این باره به ما

میدهد:

«در این موقع که ظاهراً سال ۱۳۲۵ قمری بود، کمیته سری بنام کمیته مجازات ظهور کرد و شعار کمیته ضد انگلیسی بود ... بیانیه با امضاهای مخصوص به روزنامه ها میدادند که فلان چون طرفدار انگلیس ها بود، او را کشتیم و نسبت به بعضی اشخاص نامه مینوشتند و او را تهدید می کردند، ولی رفته، رفته، منتشر شد که مقصود آنها اخاذی و پول گرفتن است ... اخیراً میرزا محسن، داماد آقا سید بهبهانی که در آن اوقات نفوذ مطلق در میان مردم و دولت داشت که نظیر آن کم دیده شد، او را نزدیک خانه خودش، در بازار، بین مسجد شاه و مسجد جمعه وسط روز کشتند و با اینکه عامه مردم و اهالی بازار همه طرفدار او بودند، کسی جرأت انتقاد از عمل کمیته را نداشت ... میرزا محسن عالم نامی نبود و جنبه آقا و آقازادگی داشت، ولی تمام اوقات شب و روز او مصروف رفع حاجت مردم بود. چندین منشی مانند یک وزارتخانه در خانه او نشستند و برای همه

کس متوسل به او می شدند، از هر طبقه از مردم توصیه به وزارتخانه ها و ادارات دولتی با اشخاص متنفذ مینوشتند و هر روز در قوه داشت، نسبت به فقرارعايت می کرد. از خودش تمولی زیاد نداشت، بلکه حواله به متمولین می کرد و از این جهت محبوبیت زیاد در عامه و مردم پیدا کرده بود. افکار سیاسی او همه جامع و اغلب طرف شور دولت در امور مهمه واقع میشد. کمیته نسبت به او انتشار داده بود که پول از انگلیسها گرفته، در صورتی که دروغ صرف بود و حقیقت، علت کشتن او همان نفوذ زیاد او بود. من در فاتحه او که در مسجد شاه منعقد بود، رفتم. صد نفر در فاتحه او حاضر نبودند، در صورتی که قبلاً به اشاره او بازار فوراً بسته می شد و یا دهها هزار نفر مجتمع میشدند.^{۳۸}

خاطرات دربردارنده چگونگی وجودزمینه ها و علتها و بهانه هایی است که نه تنها در زمان خود، به دلیل پیچیدگی و یا مقیاس وسیع حادثه، تحت الشعاع قرار گرفته اند، بلکه بعدها، ممکن است تا مدت زمانی به میزان شرایط زمانی، اهمیت خود را نشان ندهد. همانگونه که «حکومت طولانی ناصرالدینشاه به رغم ادامه ظاهری قدرت، شاهد گسترش همه عواملی بود که دوران آشوب و آشفتگی و انقلاب مشروطیت را پدید آوردند.^{۳۹} پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یحیی دولت آبادی در خاطر آتش، حیات یحیی، از ایجاد فضای سیاسی ضد وزارت امین السلطان چنین مینویسد:

«در انجمن آذربایجانیهها بدگویی زیاد از امین السلطان می کنند، جمعی کثیر از آنها به بهارستان رفته، در مجلس بر ضد امین السلطان داد و فریاد می نمایند. دو سه روز بعد باز یکشب در بهارستان مردم بر ضد امین السلطان سخت هیجان می نمایند. شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن خواه است. از تندروان، می رود بالای بلندی و میگوید: ای ملت! تمام خرابی کار شما از میرزا علی اصغر خان امین السلطان است، اگر مشروطه و آزادی میخواهید، باید دفع شر

او را بنمائید و بدیهی است این تحریک هم از انجمن آذربایجان است که آقا سید حسن تقی زاده مدیر آن میباشد و بر ضدیت با امین السلطان ثابت قدم مانده. در مجلس هم طرفداران امین السلطان برای او فرصت و احترامی باقی نگذارده اند، این مطالب هم به امین السلطان میرسد و باز همه را بازی فرض نموده، بی اعتنایی می نماید. اما دیگر، جرئت به مجلس آمدن ندارد و تنها ارتباط محکم با آقا سید عبدالله را برای خود کافی میدانند.^{۵۰}

خاطرات، همانگونه که میتواند در جهت خلق یک قهرمان و یا اسطوره بنگارش درآید، متقابلاً میتواند، ذهنیت قهرمانی و اسطوره سازی افراد را در هم شکند. ذهنیتی که ناشی از شرایط مقتضی و مطابق با اهداف سیاسی اجتماعی، از سوی گروهی خاص، در اذهان شکل می گیرد و جامعه را از هر گونه برخوردهای واقع بینانه دور می سازد و نگرشی عام پسند و تنگ نظرانه را باعث می گردد.

تواریخی که به شیوه وقایع نگاری نگاشته شده اند، نمیتوانند بیانگر نحوه اجرای قوانین و فرامینی باشند که از سوی دولتمردان وقت صادر میشود و در کتب تاریخی تنها نام این قوانین و فرامین ذکر میشود و بدین ترتیب احوال درونی ساختار اداری و چگونگی انعکاس قوانین و مصوبات حکومتی در جامعه را به سکوت برگزار می کنند. در اینجا، خاطرات و وظیفه پر نمودن این خلأ را بعهده می گیرد و لختی ما را به میان مردم می برد و از دردها و شکایات ایشان می گوید.

فرصت شيرازی از چگونگی برخورد مأمورین امنیت با وی، شکایت می کند:

«این بنده نگارنده را مأمورین بدشعار نیز، نیمه شبی با لباس شعار از منزل بیرون کشیدند، سر کرده آنها که مجیر دربار لقب داشت، با جمعی پلیس مأمور اینکار بودند، چندین قفا از آنها خورده و دشنامها شنیدم. منزلی که در آن سکنا داشتم، چون متعلق به مرحوم میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر جریده صور بود، آنشب احياناً از کیفیت حال مستحضر شده، نظر به اینکه، آن مرحوم مدتها نزد من

تلمذ نموده بود، کدخدای محل را که هژبر السلطنه لقب داشت مطلع ساخت. کدخدای مذکور سراسیمه دویده به محصلین غلاظ و شداد اشارتی کرد که فلانی معلم علم معقول شعاع السلطنه پسر شاه است، فردا مشغول خواهید بود. مأمورین با وجودی که مراد درشکه دو اسبی گذارده بودند و چهار اسبه میخواستند بتازند، همینقدر که مطلب را یافتند مرا از درشکه پرتاب کرده، گفتند: حال برویم عقب مجدالاسلام کرمانی من بقدر نیمساعت بیحس و مدهوش در کوچه افتاده بودم روی گلها، سروپای برهنه تا کمرم آلوده بگل و لای شده و استخوان کمرم عیب کرده. بهر طور بود، برخاسته لنگان لنگان رو به خانه نهادم، در آن اثناء دیدم آدمهای سراسیمه با چراغی از عقب به جستجویم آمده اند، یکی از آنها مرا بدوش کشیده، در عرض راه این شعر معروف را که بیادم آمده بود، متصل میخواندم:

میبرندم چو قدح دست بدست

می کشندم چو سبو دوش به دوش

یکدو نفر از پلیسهای ترک که با ما همراهی می کردند، (شاید برای اخذ عملی) با هم به ترکی می گفتند: این شاعر است (که) دولتیان را هجو میگوید، تا رسیدیم به منزل، چون کسی آنجا نبود، اثاث البیتم را به غارت برده بودند. ^{۵۱}

۵- ارزیابی خاطرات

در بررسی کتب تاریخی، بصیرت و آگاهی کامل به اوضاع و شرایط سیاسی - اجتماعی نگارش و موقعیت و شخصیت نگارنده، از سوی محقق، یک ویژگی مهم محسوب میشود. بسیاری از حقایق تاریخی با مقایسه منابع با یکدیگر و ارزیابی نکات مهم آن ولو کوچک و مختصر، میتواند صحت و سقم و یا حتی خنثی گذاردن مطالب ذکر شده از سوی نویسندگان را تعیین نماید.

بعنوان نمونه، محقق «قحطی اصفهان در زمان ظل السلطان، می بایست با توجه به شخصیت ظل السلطان و روش حکومت وی در اصفهان، خاطرات وی را ارزیابی کند و مسلماً نمیتواند تنها به خاطرات وی در اینباره اکتفا کند که مینویسد:

«در این سال باز شین خوارکی و کم آبی اسباب قحطی شد، گندم ترقی فوق العاده کرد، خدای احد و واحد که خالق همه است شاهد است که، نفرت غریبی دارم از راه احتکار و انبارداری دخلی ببرم. خدا لعنت به کسانی که این طبیعت را دارا هستند بکنند، زیرا که اظهر من الشمس است و از آفتاب روشنتر که صدمه گرانی و قحطی به اغنیا وارد نمی آید، هر که فقیر است، به او زیادتیر وارد می شود:

گر در همه شهر یک نیشتر است

در پای کسی رود که درویش تر است

والله بعقیده من قر مساقی و ... بهتر از شغل احتکار است. هشتاد هزار تومان پول نقد داده، چه به نانوایان و چه کرایه مال و غیره و غیره داده جنس خریدم و نگذاشتم، اندک صدمه بیک بیچاره برسد. ۵۲

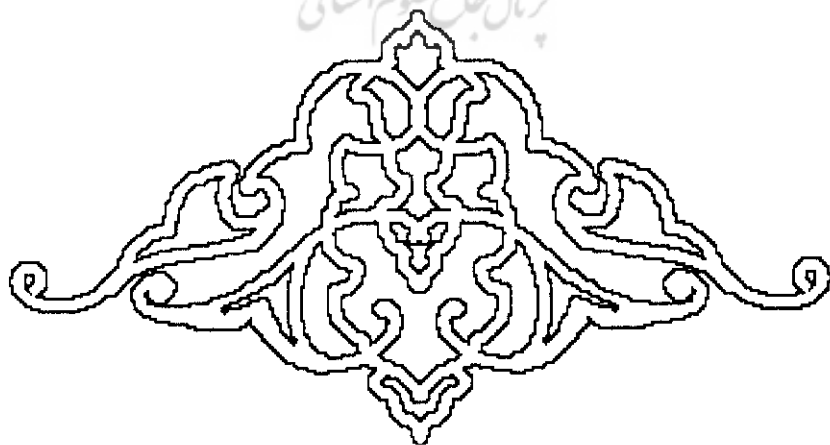
همانطوریکه ملاحظه میشود، کار مورخ در ارزیابی مطالب کتب تاریخی مشکل می نماید و در این هنگام مورخ می بایست با بصیرتی در خور ملاحظه، قضایا را به زیر ذره بین برده و ورای لغات و جملات که حقایق را همچون پیله ای در خود فرو برده اند، بنگرد، بعبارتی، همیشه ظاهر و باطنی برای قضایا قائل گردد و از زوایای متفاوتی مسئله مورد نظر را بررسی کند. اما بیان چنین بر خوردی با منابع نه به معنای زیر سؤال بردن اعتبار و صحت و سقم آنان، بلکه مقصود، نه سختگیری زیاد مورخ بر منابع است، چنانکه عرصه تحقیق بر وی تنگ شود و امکان دستیابی بر حقایق نباشد و نه آنچنان که هر مطلبی را ولو غیر منطقی و جعل شده پذیرا باشد، بگونه ای که بازار شایعه و خبر سازی رونق گیرد. بنابراین، همانطوریکه قبلاً ذکر شد، خاطرات، مانند سایر منابع تاریخی می بایست با توجه به شرایط زمانی و مکانی و ارزشها و معیارهای

جامعه، مورد نقد و بررسی قرار گیرد. در این صورت، محقق نه تنها مطمئناً میتواند به نتیجه ای مستدل دست یابد، بلکه با دقت نظر و بینش عمیق، غرض و رزیهها و تعصبات بیجای مؤلفان را به خوبی تشخیص میدهد و از تحلیلی شعارگونه بر حذر می ماند. در حقیقت، یک مورخ و محقق، باید شجاعت بر خورد با واقعیات تلخ تاریخ که افکار و ذهنیات وی را در هم می شکنند، داشته باشد.

ابعاد مختلف و متفاوت خاطرات گاه با توجه به دیدگاه و اندیشه محقق رخ می نمایند و تنها زوایایی از آن مورد نظر قرار می گیرد که در جهت تأیید افکار و یا تثبیت نظام سیاسی اجتماعی بکار آید. اینچنین محققان که نمی توانند خود را از فضا و جو ارزشها و ملاکهای جامعه بیرون کشند، نمی توانند تحلیل منطقی و بیطرفانه ای از مسائل و رویدادهای تاریخی ارائه دهند. بنابراین خاطرات مانند سایر منابع تاریخی میتوانند بازچه افکار و عقاید طبقات مختلف فکری جامعه، قرار گیرند، چرا که از تاریخ آن چیزی را می بینند که میخواهند و دوست میدارند آن باشد و در واقع تاریخ فقط متعلق به دنیای آنها باشد و مطابق افقهای ذهنی آنها در جریان باشد. با این وصف، تاریخ چقدر دوست داشتنی و شیرین میشود!!

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پی نوشتها

۱- این مسئله، میتواند، رابطه زنجیری علوم انسانی را به یکدیگر ثابت کند که این رابطه میتواند در جهت ایجاد اصول واقع‌گرایانه بسیار مؤثر باشد. جامعه‌شناسی معاصر، دیگر برخلاف بنیانگذاران خود، جامعه را بعنوان یک کل مطرح نمی‌کند، بلکه جامعه را با ساختارهای گوناگون و تجزیه و تحلیل مفاهیم خاص و عام آن بررسی می‌کند و بدنبال آن تئوریهای جامعه‌شناختی را ارائه میدهد. از سوی دیگر، در بررسی حوادث و رخدادهای تاریخی، جامعه‌شناسی جهت‌دسته‌بندی و گروه‌بندی ساختارهای این حوادث به کمک تاریخ می‌شتابد و روانشناسی برای شکافتن زوایای تاریک و مبهم عوامل انسانی و شخصیتی مؤثر در این حوادث پا به عرصه تاریخ می‌گذارد. با قدری غور در تئوریهای اساسی جامعه‌شناسی و روانشناسی میتوان به نقش تاریخ بعنوان سند و نمونه که تکیه‌گاهی برای موجه جلوه دادن این تئوریه‌ها در جهت هدفی واقع‌گرایانه، پی‌برد. زمانیکه، اندیشمندان و مورخان تفکرات خود را از چارچوب مفاهیم جبری تاریخ بیرون کشیدند، روزنه‌های امید را برای انسان جهت رهایی از طبیعت و تاریخ و قائل شدن بُعد جدیدی برای انسان بنام اختیار ایجاد کرد. تغییرات و تحولات تاریخی سبب عدم رسیدن جامعه‌شناسان و روانشناسان به یک تئوری قطعی و نهایی میشود و بدین دلیل خصلت مفروض از سوی این اندیشمندان همیشه رعایت میشود تا راه توسعه بر این علمها بسته نگردد.

۲- خاطرات تاج السلطنه، بکوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان - نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲

۳- قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ به تصحیح احسان اشراقی دانشگاه تهران ۱۳۵۹

قاضی احمد بعد از مرگ شاه طهماسب از طرف شاه اسماعیل دوم مأمور شد تاریخ صفویه را از شاه اسماعیل تا شاه اسماعیل ثانی بنویسد. وی در دربار صفویه مناصب مستوفی المالکی و کلانتری و شغل دیوانی را با اعتبار زیاد بدست داشته است و خلاصه التواریخ را با نام شاه عباس بیابان برده. موضوع خلاصه التواریخ فاصله بین سالهای قرن ۸ تا آغاز قرن ۱۱ هـ. ق را در بر میگیرد و وقایع و

تحولات دوران زندگی مشایخ و پادشاهان صفوی را از شیخ صفی الدین اردبیلی تا شاه عباس را شامل می‌گردد.

۴- امیر گیلان‌شاه اعتماد همایون، یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران، تهران - چاپ سعد -

۱۳۴۰

۵- حسن بیگ روملو، حسن التواریخ (دو جلد آخر ۱۲-۱۱) تصحیح عبدالحسین نوایی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۹

۶- ابوالفضل بیهقی، تاریخ مسعودی جلد دوم تصحیح سعید نفیسی ۱۳۲۶ ص ۸۰۰ - حکایت جعفر یحیی خالد برمکی - محرم ۴۳۲ ه. ق

۷- نامه های مغیث السلطنه، بکوشش: معصومه مانی نشر تاریخ ایران - ۱۵

مغیث السلطنه از ۱۳۰۶ ه. ق در دستگاه رضاقلی خان اشتغال داشت. ابتدا به اداره امور املاک موروثی خانواده در قزوین می پرداخته و اینکار تا ۱۳۱۹ ادامه داشت. در این سال رضاقلی خان به حکومت بوشهر و بنادر منصوب شد و پیشکاری بوشهر و بنادر در تهران به مغیث السلطنه واگذار گردیده. ولی واسطه بین حکومت و دولت مرکزی بود و اخبار پایتخت را به اطلاع رضاقلی خان می رساند و نیز به امور شخصی وی رسیدگی می کرد. نامه فوق الذکر: شماره ۶۵ به تاریخ ۴ رجب ۱۳۲۴ - از تهران به بوشهر، می باشد.

۸- سرلشکر احمد زنگنه، خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان انتشارات شرق ۱۳۵۵

۹- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان جلد ۱ بکوشش سعیدی سیرجانی. انتشارات آگاه

۱۳۶۱ ص ۵۴۰

۱۰- خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی بکوشش ایرج افشار - بهزاد رزاقی انتشارات فردوسی

۱۳۶۳

خاطرات وی درباره کوششهایی که در جهت اعتدال فرهنگ خلخال متحمل شده و از ارتباط با میرزا کوچک خان و نهضت جنگل با خلخال و بلوا و ناامنی خوانین و عشایر اردبیل و خلخال و چون دفتر روایی خود شاهد بسیاری از جریانها و در پاره ای اوقات دخیل در امور بوده و مدتی همکار امیر

عشایر نوشته هایش اهمیت دارد.

- ۱۱- اسناد و خاطرات حسینقلی خان نظام السلطنه، بکوشش معصومه مانی ص ۴۰. در این سالها حسین قلی خان حاکم عربستان و بختیاری شد و ملقب به نظام السلطنه شد.
- ۱۲- سفرنامه معین السلطنه، خاطرات حاج میرزا محمد علی معین السلطنه به اروپا و آمریکا ص ۱۹۱ بکوشش همایون شهیدی، انتشارات علمی ۱۳۶۳
- ۱۳- عطار نیشابوری تذکرة اولیاء ص ۶- دیباچه مؤلف انتشارات چکامه و گلشایی - ۱۳۶۱
- ۱۴- شمس الدین احمد الافلاکی العارفی، مناقب العارفین بکوشش نخستین یازجی ص ۵ دنیای کتاب ۱۳۶۲
- ۱۵- عطار، تذکرة اولیاء ص ۶
- ۱۶- اسرارالتوحید فی المقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، بکوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی انتشارات آگاه ۱۳۶۶
- ۱۷- معارف بهاء ولد، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران - انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ - ۱۳۳۳ ص ۱۵۹ فصل ۱۱۳
- ۱۸- جلال الدین رومی (مولانا) - مثنوی معنوی - انتشارات امیر کبیر - ۱۳۵۶
- ۱۹- نقل از مقدمه احسان اشراقی در خلاصه التواریخ.
- ۲۰- دینوری، اخبار الطوال - ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی ص ۱۶۱ نشرنی - ۱۳۶۴
- ۲۱- تاریخ طبری جلد ۴ ص ۱۶۳۹ ترجمه ابوالقاسم پاینده انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳
- ۲۲- دینوری - اخبار الطوال ص ۱۵۸
- ۲۳- دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، ص ۶۷ - انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۲
- ۲۴- همان مأخذ ص ۶۸
- ۲۵- تاریخ بیهقی جلد نخست تصحیح سعید نفیسی - ۱۳۱۹ ص ۲۰۸ - در باب: ذکر بردار کردن امیر حسنک وزیر - صفر ۴۲۲
- ۲۶- بر تولد اشپوسر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ج ۱ ترجمه جواد فلاطوری ص ۱۴۲

انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴

۲۷- دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو ص ۶۸

۲۸- ابن اثیر، تاریخ الکامل جلد ۲۶ ترجمه ابوالقاسم حالت ۱۳۵۵ - ص ۱۶۹ - مؤسسه

مطبوعاتی علمی

۲۹- ذبیح الله صفا تاریخ ادبیات ایران جلد ۴ صص ۴۷۲ - ۴۷۱ انتشارات فردوسی - ۱۳۶۳

۳۰- همان مأخذ جلد ۳ ص ۳۴۰

۳۱- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱ بکوشش سعیدی سیرجانی ص ۱۲ در

شرح حال میرزا آقاخان کرمانی

۳۲- ملا جلال الدین منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه جلال بکوشش سیف الله وحیدنیا انتشارات

وحید ۱۳۶۶ صص ۱۸ - ۱۷

۳۳- محمد مهدی ابن نصیر استرآبادی، دره نادری، تصحیح دکتر شهیدی، دنیای کتاب ۱۳۶۸

ص ۱

۳۴- دوستعلی معیر الممالک، یادداشت‌های خصوصی ناصرالدینشاه، ص ۵-۳ انتشارات - تاریخ

۳۵- اسماعیل رائین، حیدر عمو اوغلی ج ۲ انتشارات ۱۳۵۸ ص ۲۲

۳۶- خاطرات و اسناد، مستشارالدوله صادق بکوشش ایرج افشار انتشارات فردوسی ۱۳۶۱

۳۷- روزنامه اعتماد السلطنه با مقدمه و فهارس از: ایرج افشار انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۵

این روزنامه را میتوان به دو بخش تقسیم کرد: یک قسمت مربوط است به ۲۹ جمادی الاول

۱۲۹۲ الی ۱۹ محرم ۱۲۹۳ که در یک مجلد نوشته شده است و دنباله ندارد. اما قسمت دیگر

یادداشت‌های مربوط به ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۹۸ تا ۱۴ شوال ۱۳۱۳ (۵ روز قبل از فوتش) آنچه معلوم

نیست این است که آیا در فاصله سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۸ هم روزنامه موسوم را می نوشته یا اینکه درین

مدت ترک شده است؟ ص ۳ مقدمه

۳۸- ناصرالدینشاه، خاطرات سفر سوم فرنگستان بکوشش: اسماعیل رضوانی - فاطمه قاضیها

مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۶۹

- ۳۹- ناصرالدینشاه، سفرنامه عراق عجم، انتشارات تیرازه ۱۳۶۲ ص ۹-۸
- ۴۰- ملک الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسى ج ۱ ص ۳ انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷
- ۴۱- دره نادری، تصحیح شهیدی
- ۴۲- حسن اعظام قدوسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، انتشارات ابوریحان ۱۳۴۹
- ۴۳- محسن صدر، خاطرات صدرااشراف، انتشارات وحید ۱۳۶۴
- ۴۴- اعتماد السلطنه، خاطرات ص ۱۰۰۷
- ۴۵- نامه های مغيث السلطنه، نامه ۷۵- ۲۵ / ذیحجه / ۱۳۲۴
- ۴۶- مسعود میرزا (ظل السلطان) سرگذشت مسعودی همراه با سفرنامه فرنگستان، دنیای کتاب ۱۳۶۲ صص ۵۳- ۵۴ بخش فرنگستان
- ۴۷- اعتماد السلطنه خاطرات شنبه ۲۷ / رمضان / ۱۳۰۲ قمری ص ۴۱۹
- ۴۸- محسن صدر، خاطرات صدرااشراف ص ۲۲۲- ۲۲۳
- ۴۹- دکتر غلامرضا ورهرام، نظام سیاسى و سازمانهای اجتماعى ایران در عصر قاجار، انتشارات معین ۱۳۶۷ ص ۱۶۴
- ۵۰- یحیی دولت آبادی حیات یحیی ج ۲ ص ۱۳۸ انتشارات فردوسی ۱۳۶۳
- ۵۱- فرصت الدوله شیرازی دیوان فرصت تصحیح علی زرین قلم ص ۱۳۸ انتشارات سیروس ۱۳۳۷
- ۵۲- ظل السلطان، سرگذشت مسعودی ص ۳۱۱

